

قرآن کریم برای انسان نفسی قائل است که این نفس را خدا به خود اسناد می‌دهد که «تَفَخَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي» قهراً چیزی که از طرف ذات اقدس الهی و به خدا منسوب است، طیب و طاهر است؛ لذا در سوره «شمس» فرمود این **مَلْهَمَه** است، یک ظرف خالی را ما به انسان ندادیم، برای اینکه «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا»، آنچه لازمه کمال هر کسی است، ما به او دادیم، این می‌شود **نفسِ مَلْهَمَه**. در کنار نفس مَلْهَمَه اگر بیراهه نرود و راه کسی را نبندد، راه الهی را طی کند، از خطر آن دو نفس مصون است؛ یعنی **نفسِ مَسْئُولَه و نفسِ لَوَامَه**. اولیای الهی این چنین هستند، از همین نفس مَلْهَمَه که «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا»، کمک می‌گیرند در همین مسیر امانت الهی را حفظ می‌کنند تا به «رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً» می‌رسند.

از آن به بعد ذات اقدس الهی اینها را با لطف ویژه خود می‌برد که می‌فرماید: «ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً»، **وقتی به مقام نفسِ مطمئنَه رسیدی، راضی به حکم الهی بودی و سیره و سنت او هم مرضی ذات اقدس الهی بود، در این مرحله می‌شود نفسِ مطمئنَه که دو وصف راضیه و مرضیه را به همراه دارد، هنوز بین راه است و به مقصد نرسیده، در بقیه راه او را می‌برند، نه اینکه برود، «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ * ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً»؛ یعنی اگر کسی آن امانت الهی را که نفس مَلْهَمَه بود آلوده نکرد، «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»؛ بلکه شکوفا کرد، این طور نبود که «وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»؛ با اغراض و غرائز آن را آلوده نکرد، بلکه آن را با ایمان و عمل صالح شکوفا کرد، این نفس مَلْهَمَه کم کم نفسِ مطمئنَه می‌شود، با دو وصف راضیه و مرضیه بقیه را نمی‌تواند برود، چون بقیه رفتنی نیست، بلکه بقیه بردنی است. می‌فرماید: «ارْجِعِي»، این «ارْجِعِي» که لفظ نیست، دستور رجوع و فرمان رجوع است و می‌رود.**

چنین افرادی که جزء اولیای الهی هستند، از خطر **نفسِ مَسْئُولَه** مصون هستند، یک؛

رنجِ نفسِ لَوَامَه را ندارند، دو؛

از همین نفس مَلْهَمَه شروع می‌کنند، یک؛

تا به نفسِ مطمئنَه می‌رسند، دو؛ و راضیه و مرضیه هم که در همه شئون بود.

این چنین نیست که برای هر کسی مسئله نفسِ مَسْئُولَه و نفسِ لَوَامَه باشد. نفسِ مَسْئُولَه، اگر آن نیرنگ‌بازی‌ها را کرده، باطل را حق نشان داده، کذب را صدق نشان داده، شر را خیر نشان داده، قبیح را حسن نشان داده، تسویل‌گری کرده؛ یعنی نیرنگ‌بازی کرده، زشت را پشت سر گذاشته، زیبا را جلو آورده و زشت را زیبا نشان داد و انسان را صید کرد، بعد از آنکه انسان به دام افتاد، این نفسِ لَوَامَه پیدا می‌شود و ملامت می‌کند که چرا این حرف را زدی؟ چرا آن کار را کردی؟ از این نفسِ لَوَامَه فقط یک سرزنش ساخته است، تدبیر و تربیت برای او نیست. آنها که از **مَلْهَمَه به مطمئنَه** رسیده‌اند، چون از گزند تسویل مصون بودند، اولاً؛ دیگر سرزنش‌های نفسِ لَوَامَه هم آنها را همراهی نمی‌کند، ثانیاً؛ ولی کسانی که «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا»، آن نفسِ مَلْهَمَه را قدری آلوده کردند، به جای اینکه همیشه با تقوا باشند، گاهی با تقوا بودند و گاهی با فجور هستند و ارتکاب فجور هم در اثر تسویل نفسِ مَسْئُولَه بود که برادر را به چاه انداختن در اثر تسویل نفس است که یعقوب (سلام الله علیه) به فرزندان خود فرمود: «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ» گاهی بت‌پرستی را به جای خداپرستی نشان دادن، با تسویل نفس انجام می‌شود که سامری گفت: «سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي». تا این حد، نفسِ مَسْئُولَه آن هنر را دارد؛ گاهی معاصی را به جای طاعات می‌نشانند، گاهی کفر را به جای ایمان می‌نشانند، گاهی شرک را به جای توحید می‌نشانند و گاهی الحاد را به جای حق می‌نشانند، چون از نفسِ مَسْئُولَه همه چیز بر می‌آید. تا این شخص به کدام درکه از درکات سقوط کرده باشد. در هر درکه‌ای اوایل، نفسِ لَوَامَه هست و سرزنش می‌کند، تا اینکه این نفسِ مَسْئُولَه آن نفسِ لَوَامَه را هم خفه می‌کند، دیگر می‌شود «أَمَارَه بِالسَّوْءِ»، وقتی «أَمَارَه بِالسَّوْءِ» شد، دیگر نیازی به آن نیرنگ‌بازی و تقلب ندارد، این شخص عالماً عامداً گناه می‌کند، چون اسیر است. اگر در جبهه درونی اسیر شد: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ»، از آن به بعد عالماً عامداً گناه می‌کند، برای اینکه اسیر قدرتی جز اطاعت ندارد. اگر «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ»، این می‌شود «أَمَارَه بِالسَّوْءِ». بعد از سلطنت نفسِ مَسْئُولَه و خاموشی نفسِ لَوَامَه، نوبت به نفسِ أَمَارَه می‌رسد که او می‌شود امیر.

اگر کسی - معاذالله - نفس مسوئله را کنترل نکرد و نفس لوآمه را معزول نکرد، گاهی اشتباه کرد و در اثر سرزنش نفس لوآمه به توبه و عمل صالح ترمیم کرد، این امید نجات هست و اگر این کار را نکرد فقط اوست که نفس مُلهمه را دفن کرده است: ﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾؛ ولی از بین نبرده، چون آن فطرت از بین رفتنی نیست، ولو اینکه او را به بند بکشند، از درون صدا و فریاد می‌زند خدا، هیچ ممکن نیست کسی بتواند او را نابود کند: ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾؛ ولی می‌شود او را به بند کشید. آن وقت از آن به بعد نفس آماره، فرمانروا می‌شود.

فتحصل این چنین نیست که این نفس مُلهمه و لوآمه و مسوئله و مطمئنه برای همه باشد، برای برخی‌ها فقط همان مُلهمه است و مطمئنه که برای اولیای الهی است. برای دیگران مُلهمه با مسوئله با لوآمه است تا به آماره برسد، وقتی به آماره رسید، این نفس مُلهمه از زیر دست و پا له شده است و حرفی برای گفتن ندارد دیگر امیر همان هوس است، چون چنین خطری در پیش است و با انسان درگیر است، ذات اقدس الهی او را در مقابل انسان قرار می‌دهد، می‌فرماید: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَّمْهُ مَا تُوسَّوْسُ بِهِ نَفْسَهُ﴾، او که بیگانه نیست، خود ما هستیم، چون به خود ما بدرفتاری می‌کند و خودمان آسیب می‌بینیم، تعبیر به اسم بیگانه آورده که نفس او، نسبت به او وسوسه می‌کند. پس انبیا و اولیای الهی از همان نفس مُلهمه به مراحل عالیه نفس مطمئنه منتقل می‌شوند، دیگران یا در حد تسویل می‌مانند، یا اگر ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا﴾، با لوآمه همراه هستند و اگر - معاذالله - اسیر شدند، تحت کنترل و فرمانروایی نفس آماره به سوء هستند. پس اگر تعبیر غائبانه دارد برای آن است که انسان گاهی فریب مسوئله و مانند آن را می‌خورد: ﴿وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾.

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ». را ترکیب کنید، معنای آن همین است؛ «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ»، نه «يَعْرِفُ رَبَّهُ»، بلکه «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ»، معلوم می‌شود که «فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»؛ قبلاً خدا را شناخت که خود را شناخت. اگر یک ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ نباشد، انسان چه چیزی را می‌بیند؟ این ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ در درون ما هست که فیض خداست و لطف خداست و علم الهی است. ما اول این نور را می‌بینیم بعد چیزهای دیگر را می‌بینیم. ما وقتی که چشم را باز کردیم، اول این نور را می‌بینیم بعد در و دیوار این مسجد را می‌بینیم، نه اینکه اول مسجد را ببینیم یا اینکه اول ستون را ببینیم، بلکه اول نور را می‌بینیم بعد این ستون را می‌بینیم. اول ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ را می‌بینیم بعد ستون را می‌بینیم. فرمود: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ» معلوم می‌شود که «فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»، نه «يَعْرِفُ رَبَّهُ»؛ این ماضی است. قبل از اینکه خود را بشناسد خدا را می‌شناسد. این خداست! حالا اگر کسی غفلت داشته باشد چیز دیگر است.